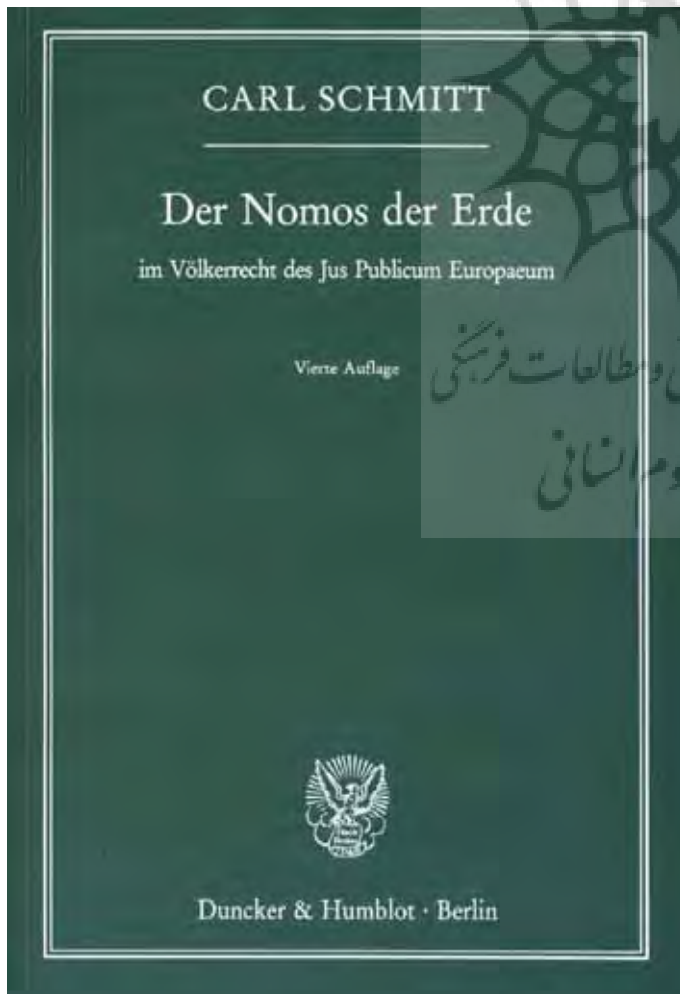


در آمدی بر ناموس زمین

ژاله عبدی

نوموس واژه ای یونانی است که معادل انگلیسی آن را Law، و در لاتین Lex می نامند. اشمیت معادل آلمانی این واژه را Gesetz بر گزیده و از آن صرفا معنای مثبت، قانونی و قانون نوشته ای را اقتباس می کند که معتقد است کاوشی است عمیق در فلسفه و اندیشه در جست و جوی قانون واقعی



مشخص می کند. "نوموس زمین" در سال ۲۰۰۳ توسط Telos Press به زبان انگلیسی تجدید و چاپ شده است، عنوان اصلی آن عبارت است از Der Nomos der Erde im volkerrecht des jus publicum europaeum که در طول جنگ جهانی دوم در برلین نوشت. کتاب شامل دو بخش است که در بخش نخست بیشتر بحث پیرامون قانون بین المللی جهانی به ویژه در قرون میانه، امپراتوری مسیحی، معنای نوموس در ارتباط با قانون، حاکم، هومر و فرایند نهادینه شدن این نظم قانونی بین المللی می باشد. در بخش دوم اثر خود نیز از اولین مرزهای جهانی و توجیه تخصیص زمین در یک جهان جدید سخن می گوید. در این نوشته تمرکز بحث ما درباره ی نوموس است که اشمیت در آغاز آن را در پیوند با حاکمیت قرار داده و با مفاهیمی چون قاعده و استثنا می کوشد چه گونه گی نظم در عرصه ی جهانی را از آن استیفا کند. آن چه که اهمیت این بحث را بیش از همه آشکار می نماید مساله ی نظم جهانی است که اشمیت آن را کانون بحث خود قرار داده است یعنی نوموس زمین. نکته ی قابل توجه می تواند این مساله باشد که نظم هر دوره ای چه گونه نظم زندگی را سامان می دهد. نوموس زمین آخرین کتاب و تاریخی ترین و ژئوپلیتیک ترین اثر کارل اشمیت

در ادبیات اندیشه ی سیاسی چنان چه بودریار بیان می کند ناموس به معنای محارم به مجموعه ی زنانی اطلاق می شود که در رابطه ی خویشاوندی خاصی نسبت به یک مردند. از این رو این واژه در ارتباط با مردان اطلاق نمی شود. ناموس مرد حریم خاص او است که باید از گزند و تعرض بیگانه در امان باشد. مردی مرد مبتنی بر حفظ این حریم است. به همین دلیل قانون محارم مذکر است و اولین حق قانونی مرد ناموس طبیعی او است. در این بخش پیرو مطالب دیگر دوستان به مفهوم نوموس و آنچه که کارل اشمیت از آن مد نظر دارد خواهیم پرداخت.

نوموس واژه ای یونانی است که معادل انگلیسی آن را Law، و در لاتین Lex می نامند. اشمیت معادل آلمانی این واژه را Gesetz بر گزیده و از آن صرفا معنای مثبت، قانونی و قانون نوشته ای را اقتباس می کند که معتقد است کاوشی است عمیق در فلسفه و اندیشه در جست و جوی قانون واقعی. اشمیت معتقد است که البته نیاستی نوموس را هم ردیف با این واژه گان قرار داد چرا که نوموس ریشه در واژه ی یونانی Nemein دارد که به معنای "تقسیم کردن" و "چراندن" است بنابراین نوموس بی فاصله نظم اجتماعی و سیاسی مردمی را شکل می دهد که در فضایی عینی حضور دارند؛ زمین آن ها را تقسیم کرده و اندازه گیری ها را



است که در آن از ریشه ی نظم جهانی اروپا محور سخن به میان آورده و درباره ی خصوصیات و مشارکت شهروندان ، تحلیل دلایل اعلام پایان قرن نوزدهم و ارائه ی پیشنهادهای برای یک نظم جدید جهانی بحث می کند. اشمیت از دستاوردهای اروپایی با شدت و حرارت زیادی دفاع می کند نه تنها به دلیل ایجاد اولین نظم جهانی واقعی حقوق بین المللی بلکه هم چنین به دلیل محدود کردن جنگ به تضادهای بین حاکمیت دولتها

هر چند نوموس در آرای بازیلئوس ، هزیود، افلاتون ، ارسطو ، هولدرلین و آرای مفسران مختلف معانی متفاوتی را از نوموس در مقام حاکم بر می گیرند. اما از نظر اشمیت نوموس یک رخداد تاریخی برسازنده و موسس است نوعی کنش مشروعیت بخشی که به تنهایی قانونی بودن مقررات جدید را در کل با معنا می سازد. نوموس نیز می تواند رشد کرده و تکثیر یابد مانند زمین و مالکیت: نوم همه ی بشریت از یک نوموس واحد مجرد تغذیه می کند. تاکید اشمیت در بحث از نوموس و قانون نیز بر این بوده است که این واژه را از سایر مفاهیم نسبتا همسان متمایز کند در این میان بیشترین تاکید وی بر تمایزی به رسمیت شناخته شده است که نوموس را از مفهوم فیزیس^۱ متمایز می کند.

اشمیت معتقد است شکل گیری قلمرو حاکمیت منوط به دو شرط است: تصرف ارضی و اشغال نظامی بخشی از کره ی خاک و استقرار نوعی نظام قانونی یا حکومتی در این بخش. شرط اول مستلزم اعمال خشونت در سطحی گسترده است و دومی مستلزم انحصار اعمال خشونت در دست یک قدرت واحد یا همان دولت. پارادوکس حاکمیت از نظر اشمیت عبارت از این واقعیت است که حاکم در آن واحد درون و بیرون نظام قانونی است. این که حاکمیت تا چه اندازه مشخص کننده ی

مرز نظام قانونی است فقط زمانی آشکار خواهد شد که ساختار این پارادوکس فهمیده شود. اشمیت این ساختار را در ارتباط با ساختار امر استثنایی^۲ توضیح می دهد: ” استثنا آن چیزی است که نمی تواند ذیل قاعده و قانون قرار داده شود. استثنا از قاعده جالب تر است قاعده هیچ چیزی را مشخص نمی کند این استثنا است که همه چیز را مشخص می کند؛ امر استثنایی است که امر عام و خودش را توضیح می دهد.” به عبارتی حاکم به میانجی وضعیت استثنایی آن شرایطی را خلق و تضمین می کند که قانون برای اعتبار خودش به آن نیاز دارد. از نظر اشمیت استثنا نوعی حذف است و آن چه در استثنا حذف می شود برعکس مثال که به مثابه ی نوعی ادغام حذفی عمل می کند، خود را در نسبت با قاعده بر پا نگه می دارد، آن هم در هیات تعلیق قاعده . در نتیجه وضعیت استثنایی آن آشوب مقدم بر نظم نیست بلکه همان وضعیتی است که از تعلیق نظم ناشی می شود. این جا است که استثنا دقیقا با معنای لغوی اش ” بیرون آورده ” مطابق می شود. زور خاص قانون نیز عبارت است از همین ظرفیت قانون در برپا نگه داشتن خویش در پیوند با امر بیرونی. از سویی تصمیم حاکم نشان می دهد که برای خلق قانون نیازی به قانون ندارد. تصمیم حاکم در باره ی استثنا همان ساختار سیاسی - حقوقی آغازینی است که ” امر ادغام شده در ” و ” امر حذف شده از ” نظام قانونی فقط بر مبنای آن معنا می یابد. از این رو وضعیت استثنایی در هیات یک کهن الگو اصل اساسی هر گونه مکان سازی قانونی است برای تعیین یک نظام قانونی خاص. اشمیت معتقد است این گره میان مکان سازی^۳ و نظم دهی برسازنده ی ” نوموس زمین ” است. این حلقه ی اتصال متضمن منطقه ای حذف گشته از قانون است منطقه ای که در هیات فضایی آزاد و تهی از مقررات

2 Ausnahme

3 Ortung

1 Physis, thesmos, phisma, rhema و مفاهیمی دیگر نظیر



قانونی ظاهر می گردد که در آن قدرت حاکم دیگر مرزهای تثبیت شده از سوی نوموس را به عنوان قلمرو ارضی به رسمیت نمی شناسد.

درباره ی کشف آمریکا اشمیت معتقد است بزرگترین نقطه ضعف کلمب این بود که بر زمین غلبه کرد نه بر مردم. در هرمنوتیک کلمب انسان ها جایی نداشتند. کارل اشمیت در مقدمه ی کتابش روی دادی دیگر از نوع کشف آمریکا را بعید دانسته از این روی تفکر را ناچار متوجهی نظم های اساسی زندگی انضمامی زمینی می داند. از نگاه اشمیت دولت بزرگترین دستاورد تمدن غربی است زیرا در مقام کارگزار اصلی فرایند سکولار شدن با محدود کردن جنگ به تعارض بین دولت ها به جنگ های مذهبی میان تمدنی در قرون میانی پایان داد. اشمیت با توجه به زوال دولت واقعیت های سیاسی را تحلیل می کند و دورنمایی از اجتماعات سیاسی ممکن و انواع جدید شکل های سیاسی آینده به دست می دهد. اشمیت خط جهانی کشیده شده توسط مونرو را نخستین چالش جدی رویاروی قانون بین المللی عمومی اروپا می دید: "البته آن چه را می توان قانون بین المللی نامید قانون بین المللی اروپا رای قرن ها بوده است." اشمیت تاریخ جهان را تاریخ پیشرفت در وسایل و شیوه های تصرف می داند. اشمیت پس از بحث از دو مساله ی "تصرف زمین یک جهان جدید" و "قانون عمومی اروپا" مساله ی پرسش از ناموس جدید زمین را مطرح می کند. وی در این بحث در اصل به دگردیسی مفهوم جنگ می پردازد. او معتقد است با پایان کار قانون عمومی اروپا مفهوم جنگ یک بار دیگر تغییر کرد: برهان های اخلاقی با برهان های سیاسی در هم آمیختند و انگیزه ی برحق جای گزین دشمن برحق شد و بدین ترتیب جنگ به یک جنایت و مهاجم به یک جنایت کار بدل شد. اشمیت بی علاقه به دوران جنگ سرد؛ زمانه ای که نه جنگ است و نه صلح به امکان گسترش احتمالی آن چه خود Grobraume می نامید می اندیشید تا این فضاهای وسیع جانشین دولت ها شوند و ناموسی جدید را بسازند.

در عرصه ی روابط بین المللی نیز این بحث بسیار می تواند مفید بوده و مبنای تحلیل ها و مباحث فراوانی را به ویژه در ارتباط با جهانی شدن، نظم جهانی، تغییر، تعریف از حاکمیت، تعامل دولت ها و غیره فراهم آورد که البته در این نوشته مجال پرداختن به آن نبوده است. نکته ای که بایستی در پایان به آن اشاره شود این است که مفاهیمی که اشمیت به کار می برد در پیوند با یکدیگر قرار داشته و قابل درک اند.